

حاجب

شخصیکه موجودیت وی سبب محرومیت شخص دیگر از کل و یا قسمتی از میراث گردد.

پښتو: [حاجب]

حادث

چیزی که موجود نبوده و بعداً موجود گردد.

پښتو: [حادث]

حادثه ترافیکی

تصادم و یا واقعه واسطه نقلیه بالای جاده عامه که منجر به خساره مالی یا جانی گردد. پښتو: [ترافیکی پیښه]

حادثه حقوقی

واقعه یا تصرف فعلی که به اختیار یا بدون اختیار شخص واقع گردیده و قانون بر آن آثار معین را مرتب نموده باشد. پښتو: [حقوقی حادثه]

حادثه غیر مترقبه

حادثه ای که در حالت عادی انتظار وقوع آن برده نشود. پښتو: [غیر مترقبه حادثه]

حارصه

خراشیدن پوست بدن بدون آنکه خون از آن جاری شود. پښتو: [حارصه]

حاصل وقف

منافعی که از عواید مال و یا ملک موقوفه بدست می آید. پښتو: [د وقف حاصل]

حاضنه

زنی که شرعاً و قانوناً صلاحیت پرورش طفل را در مدتی که توسط قانون تعیین گردیده، حایز می باشد. پښتو: [حاضنه]

حاکم شرع

صلاحیتی که قاضی نظر به لیاقت و اهلیت خود برای حل و فصل دعاوی، از طرف شخص اول مملکت حاصل نموده و مطابق به احکام قانون فیصله می نماید. پښتو: [شرعی حاکم]

حاکمیت داخلی

حاکمیتی که یک دولت در تشکیل حکومت و تأسیس سازمان های اداری و مؤسسات عمومی مربوط، اختیار و صلاحیت قانونی خویش را در سر تا سر کشور اعمال نماید. پښتو: [کورنی حاکمیت]

حاکمیت ملی

حقی که بر مبنای آن، مردم در حاکمیت دولت از طرق و شیوه های قانونی دخیل میشوند. (مراجعه شود به حاکمیت). پښتو: [ملی حاکمیت]

حالات اعتراض

حالاتی که در قانون تسجیل گردیده و در صورت موجودیت آن، اطراف دعوی میتوانند بر حکم صادره محکمه تختانی در پیشگاه محکمه فوقانی اعتراض نمایند. پښتو: [د اعتراض حالتونه]

حالات غیر مترقبه

حالاتی که بالاتر از اراده افراد، موسسات دولتی بوقوع پیوسته و دارای نتایج مادی باشد. پښتو: [نا مترقبه حالات]

حالات مخففه قانونی

حالات و جهاتی که در قانون ذکر شده و سبب خفت مجازات مجرم میگردد. پښتو: [قانونی مخففه حالات]

حالات مشهودیت جرم

حالاتی که قانون جرم را در آن مشهود دانسته باشد. (مراجعه شود به جرم مشهود). پښتو: [د جرم مشهودیت حالات]

حالت اعسار

حالتی که از حیث اقتصاد نادر بودن شخص تثبیت بوده و مکلف به ادای دین داینین نمیشد.

پشتو: [د اعسار حالت]

حالت انتظار

حالتی که مامور بالفعل متصدی وظیفه نبوده، با معاش یا بدون معاش منتظر تعیین وظیفه باشد.

پشتو: [د انتظار حالت]

حالت ترك خصومت

هرگاه شخص بعد از اقامه دعوی خویش از ادامه آن منصرف شود، حالت ترك خصومت بمیان می آید.

پشتو: [د خصومت د ترك حالت]

حالت جنگ

حالت خصومت میان قوای مسلح و قوای دشمن.

پشتو: [د جگري حالت]

حالت حضر

اوضاع غیر از حالات جنگ، محاربه و سفر.

پشتو: [د حضر حالت]

حالت خصومت

حالت قانونی که به موجب آن طرفین منازعه برای احقاق حق خویش استفاده مینمایند. پشتو: [د خصومت حالت]

حالت سفر

سوقیات و حرکات عسکری، که آسایش داخلی یا امنیت کشور، ایجاب آنرا می نماید. پشتو: [د سفر حالت]

حالت سکر

حالتی که قوه عقلانی شخص در اثر استعمال، تزریق و یا صرف نمودن مواد نشه آور تحت تاثیر قرار گرفته، بعد از سپری شدن آن، آنچه را که در آن حالت گفته و یا انجام داده است، بیاد نمیداشته باشد.

پشتو: [د سکر حالت]

حالت ضرورت

حالتی که فاعل فعل در وضعی قرار دارد که نجات خودش یا نجات شخصی دیگری ارتکاب فعل جرمی را ایجاب کند. پشتو: [د ضرورت حالت]

حالت محاربه

تصادم بالفعل قطعه و جزو تام عسکری قوای مسلح، با دشمن، یا حالتی که قطعات عسکری غرض دفع و طرد یا شکست دشمن توظیف شده اند.

پشتو: [د محاربه حالت]

حالت مخففه

حالتی که قاضی جزای حد اقل را بر مرتکب جرم تطبیق نماید. پشتو: [مخففه حالات]

حالت مخففه قانونی

حالتی که در قانون پیشینی شده و رعایت آن از طرف محاکم الزامی است. پشتو: [قانونی مخففه حالت]

حالت مخففه قضائی

حالتی که احراز و اعمال آن در صلاحیت محاکم قرار داشته و طبق قانون می تواند مجازات متهم را تخفیف دهد. پشتو: [قضایی مخففه حالت]

حالت مشدده جرم

حالاتیست که قاضی با در نظر داشت حالات مشدده جرایم علاوه بر تطبیق حداکثر مجازات، به تطبیق جزاهای تکمیلی و تبعی نیز حکم نماید.

پشتو: [د جرم مشدده حالات]

حالت مشدده حقیقی

حالتی که با در نظر داشت وضعیت خطرناک مجرم و عمل ارتکاب یافته جرمی، مجازات تشدید می یابد. پشتو: [د حقیقی مشدده حالات]

حالت مشدده خاص

حالتی که جرم تحت شرایط و اوضاع خاص ارتکاب یابد. این حالت توسط قانون تصریح میگردد و رعایت آن از طرف محاکم الزامی می باشد.

پښتو: [خاص مشدده حالت]

حالت مشدده شخصی

حالتی روانی و ذهنی که هنگام ارتکاب جرم نزد مجرم وجود میداشته باشد. پښتو: [شخصی مشدده حالت]

حالت مقاسمه

حالت خاص در استحقاق میراث است که جد با برخی ورثه دیگر شرایط خاص اخذ میراث را پیدا میکند.

پښتو: [د مقاسمې حالت]

حالت نزع

کشمکش های حیات و ممات که در آن فعالیت های نورمال بعضی اعضا اخلاص می شود.

پښتو: [د نزعې حالت]

حالت یسار

حالتی که از حیث اقتصاد دارا بودن شخص تثبیت بوده و مکلف به ادای دین داینین میباشد.

پښتو: [د یسار حالت]

حالت یغما (کوما)

حالتی که مریض به طرف یک بی هوشی عمیق میرود و اقارب و محیط خود را نمیشناسد. پښتو: [د یغما حالت]

حالف

شخصی که در حضور قضا یمین اداء نماید. (مراجعه شود به یمین). پښتو: [حالف]

حامل

کسی که چیزی را انتقال بدهد. پښتو: [حامل]

حایز

شخص حقیقی یا حکمی، دارنده یک حق یا امتیاز و یا شی دارنده صفت یا اوصاف. پښتو: [حایز]

حایز به حسن نیت

شخصی که ملک و یا یک شی را با نیت خوب در مورد حفاظت و سپردن آن در آینده، به مالک و یا صاحب اصلی آن، نگهداری کند. پښتو: [د ښه نیت لرونکی]

حایط

مانع احاطه ساخته شده از تخته و یا شاخچه های درخت. پښتو: [حایط]

حایل

سد و مانع شدن یک امر غرض دسترسی به یک حق. پښتو: [حایل]

حبس ابد

نگهداری محکوم باساس حکم محکمه باصلاحیت در زندان تا پایان عمر او. پښتو: [ابد حبس]

حبس احتیاطی

حبسی که بر مرتکب جرم، جنایت یا جنحه، که مجازات آن حبس متوسط باشد و یا محل اقامت دائمی نداشته باشد، الی مرحله تحقیق ابتدایی را در بر میگردد. پښتو: [احتیاطی حبس]

حبس با اعمال شاقه

جزاهای سلب کننده آزادی که در قانون جزا به موجب آن محکوم، مکلف ساخته میشود که در مدت تعیین شده، کارهای سخت و شاقه را انجام دهد.

پښتو: [حبس له شاقه عملونو سرلا]

حبس دین

نگهداری و عدم تسلیم دین به رهن گیرنده الی تسلیم گیری مرهونه از وی توسط رهن دهنده.

پښتو: [د دین حبس]

حجس رهن

حق نگهداری عین مرهونه نزد رهن گیرنده و عدم تسلیم آن به رهن دهنده الی بدست آوردن دین.

پښتو: [دگروی حجس]

حجس شاقه

حجسی که در آن شخص محکوم، حین سپری نمودن میعاد حجس، به انجام یک سلسله اعمال و کارهای شاقه نیز مکلف میگردد.

پښتو: [شاقه حجس]

حجس غیر قانونی

توقیف و حجس اشخاص بدون حکم مقامات ذیصلاح.

پښتو: [غیر قانونی حجس]

حجس مبیعه

نگهداری و عدم تسلیم مبیعه توسط بایع به مشتری الی بدست آوردن ثمن آن.

پښتو: [د مبیعې حجس]

حجب

حالت وارثی که به سبب بودن وارث دیگر، از کل یا قسمتی از میراث محروم میگردد.

پښتو: [حجب]

حجب حرمان

محروم شدن شخص از میراث بطور کل. (مراجعه شود به حجب).

پښتو: [د حرمان حجب]

حجب نقصان

انتقال وارث از سهم اعلی به سهم ادنی، بنا بر موجودیت شخص دیگر. (مراجعه شود به حجب).

پښتو: [نقصان حجب]

حجت

سندی که در آن تادیه بلا شرط مبلغ تعیین شده در مؤعد معین و محل مشخص ذکر شده باشد.

پښتو: [حجت]

حجت قاصره

دلیل مثبتی که مطابق احکام قانون تنها بالای خود شخص الزام آور باشد.

پښتو: [قاصره حجت]

حجر

مع تصرفات قولی شخصی که به سبب نقصان عقل یا سوء تصرف بمیان میآید.

پښتو: [حجر]

حجر خاص

منع نمودن شخص از بعضی تصرفات قانونی وی، به اساس حکم محکمه ذیصلاح. (مراجعه شود به حجر).

پښتو: [خانگیری (خاص) حجر]

حجر عام

منع نمودن شخص بطور کلی از حق انجام دادن اعمال حقوقی، به اساس حکم محکمه ذیصلاح. (مراجعه شود به حجر).

پښتو: [عامر حجر]

حجر مدیون مفلس

در صورتیکه مدیون از پرداخت دین به داین امتناع ورزد و چنین ظاهر شود که دین از مال او بیشتر بوده و در صورت ادای دین، خوف ضیاع دارایی او موجود باشد، مفلس شناخته میشود.

پښتو: [د مفلس مدیون حجر]

حجز

مؤیده جزائی که در صورت نداشتن اهلیت قانونی، بالای متخلف به اساس حکم محکمه ذیصلاح اجراً میگردد.

پښتو: [حجز]

حجز احتیاطی

تحت ممانعت قراردادن یک مال و دارایی و یا یک شخص در خصوص انجام یک عقد و یا تصرف، که بخاطر حمایت حقوق و منافع دیگران از جهت احتیاط صورت میگیرد.

پښتو: [احتیاطی حجز]

حجز بر وصیت کننده

منع قرار دادن شخص وصیت کننده توسط محکمه. پښتو: [وصیت کوونکې باندې حجز]

حجز در منزل

قید نمودن طفل در خانه، محل عمومی یا خصوصی یا در یکی از موسسات خدمات اجتماعی برای مدت معین. پښتو: [حجز په کور کې]

حجم انتقالات پول

انتقال مقدار معین پول یا ارزش معادل آن. پښتو: [د پیسود انتقالو حجم]

حدسیات قضایی

آن است که در حکم به آن احتیاج به واسطه تکرار مشاهده نباشد. پښتو: [قضایي حدسیات]

حدوث ضرر

پیدا شدن ضرر در اثر انجام یک عمل. پښتو: [د ضرر حدوث]

حدود

مجازات‌هایی که از طرف شرع به منظور حفظ منفعت جامعه تعیین گردیده، حداقل و حداکثر ندارد. پښتو: [حدود]

حدود دعوی جزایی

اشخاصی که از طرف ارگان صاحب صلاحیت، بالای آنها اقامه دعوی جزایی شده هم چنان واقعاتی که سبب تحریک دعوی گردیده است. پښتو: [د جزائي دعوی حدود]

حدود مُصرَّحَه

بیان صریح مدت معین و محدود شده به اساس قانون برای یک عقد اجاره میباشد. پښتو: [مُصرَّحَه حدود]

حدود ملکیت

تعیین موقعیت افقی و عمودی با در نظر داشت مساحت زمین در مطابقت به احکام قانون.

پښتو: [د ملکیت حدود]

حراج

داوطلبی برای فروش یک عین و یا یک حق.

پښتو: [حراج]

حرز

محل نگهداری مال به منظور حفظ از دستبرد.

پښتو: [حرز]

حرز بغیر

محل‌هایی که برای احراز مشخص نشده و اشخاص در آن بدون اذن و اجازه داخل شده میتوانند.

(مراجعه شود به محل محرز).

پښتو: [بغیر از حرز (غیر ذاتی حرز)]

حرز بنفس

محل‌هایی که برای احراز مشخص شده، داخل شدن در آن ممنوع می باشد مگر به اذن و اجازه مالک آن. (مراجعه شود به محل محرز). پښتو: [بنفسه حرز (ذاتی حرز)]

حرمان از میراث

محروم شدن قاتل از میراث مقتول. (مراجعه شود به قتل). پښتو: [د میراث حرمان]

حرمان از وصیت

محروم ساختن موصی له از وصیت موصی، در صورتیکه موصی له به حکم محکمه باصلاحیت قابل حرمان شناخته شود. پښتو: [د وصیت حرمان]

حرمات دایمی

حالت قانونی که در صورت موجودیت آن، زن و مرد نمیتوانند بصورت زوج و زوجه باهم زندگی نمایند. پښتو: [دایمی حرمات]

حرمات رضاعی

حرمتی که در نتیجه خوردن شیر یک زن توسط یک طفل در مدت دو سال اول ولو که یک جرعه هم باشد، بوجود آمده و منتج به نتیجه قطع رابطه زوجیت بطور ابد با فروع مادر رضاعی میگردد. پښتو: [رضاعی حرمات]

حرمات مؤقتی

حرمتی که با از بین رفتن موجه آن، ممانعت ازدواج را نیز از بین می برد. پښتو: [لند مهاله حرمات]

حرمات مصاهره

تمام علایقکه به سبب زوجیت بین اقارب دو طرف حاصل میشود. پښتو: [د مصاهرې حرمات]

حرمات نسبی

حالتی که از رابطه شخص با دیگری از طریق نسب بمیان می آید. پښتو: [نسبی حرمات]

حروف ابجدی

ترتیب مُرتبهُ حروف الفبا به روش مشهور ابجد، که در ثبت اسامی اشیاء و اشخاص قاعدتاً رعایت میگردد. پښتو: [ابجدی حرفونه]

حریق

گذاشتن آتش در ارتکاب جرم حریق، ذریعه مواد کیمیای یا هر چیزیکه قابلیت اشتعال را داشته باشد. پښتو: [حریق]

حریق عمدی

گذاشتن آتش در اشیاء، بقصد حریق و اتلاف آن. پښتو: [عمدی حریق]

حزب

ارگانی سیاسی که مطابق به احکام قانون تشکیل میشود و مردم بطور داوطلبانه عضویت آن را کسب نموده و برای رسیدن به هدف یا اهداف آن فعالیت مینمایند. پښتو: [گوند]

حساب

پروسه شمارش اجناس، اموال، کالاها و پول ها به کمک اعداد. پښتو: [حساب]

حساب جاری

حساب مخصوص مشتری در بانک که مشتری پولی را به حساب خودش در آنجا به امانت گذاشته و عندالموقع از آن استفاده نموده و یا بر آن می افزاید. پښتو: [جاری حساب]

حساب جنسی

معاملات مربوط به خریداری، تهیه، تحفظ و توزیع اجناس اموال و ملکیت ها. پښتو: [جنسی حساب]

حساب دهی

ارایه صورت حساب مبنی بر مبلغ مصرف شده توسط مقاوله کننده اعم از شخص حقیقی و یا حکمی که قانوناً مکلف به آن باشد. پښتو: [حساب وړکول]

حساب مسدود

حسابی که به موجب تخلف استفاده از آن به اساس قانون یا حکم محکمه، مقید یا ممنوع گردیده باشد. پښتو: [مسدود (تړلی) حساب]

حساب واحد خزاین

حساب رسمی بانکی که در بانک مرکزی و یا سایر نهاد های مالی به منظور تمرکز پول عامه و سایر دریافت های امانتی وارده و پرداخت های مجاز و معین تحت کنترل مرجع ذیصلاح در مطابقت با احکام قانون باشد. پښتو: [د خزانو واحد حساب]

حسبه

بصورت عموم به معنی امر بالمعروف و نهی از منکر، توسط تمام طرف مشروعه می‌باشد. پښتو: [حسبه]

حسن اوصاف

مواصفات خوب یک عین در یک عقد.

پښتو: [د اوصافو حسن]

حسن رفتار محبوس

رفتاری نیکی که شخص محبوس از خود نشان داده و در نتیجه آن در مطابقت با احکام قانون از امتیاز رهائی مشروط مستحق می‌گردد. پښتو: [د محبوس ښه کړه وړه]

حسن نیت

نیک بودن اراده یک شخص در انجام یک وجیه و یا تصرف حقوقی. پښتو: [د نیت حسن]

حصر

محدود ساختن و مقید گرداندن یک موضوع حقوقی به افراد و موضوع شامل در آن. پښتو: [حصر]

حصر وراثت

وثیقه ای که معمولاً به اساس آن، تعداد وارثین متوفی منحصر و محدود می‌گردند. پښتو: [د وراثت حصر]

حصص شرعی

سهام معینی که برای هر یک از ورثه مطابق احکام شریعت در مائل متروکه تعیین گردیده است. پښتو: [شرعی برخې]

حصه شایعه

سهامیه ای که به هر جزء از اجزای مال مشترک مخلوط باشد. پښتو: [شایعه برخه]

حصه مفرزه

سهام معینی که در اثر تقسیم ملک متروکه به طریقه رضایی و یا به اساس حکم محکمه برای شخص، معین گردیده باشد. پښتو: [مفرزه حصه]

حضور متهم

حضور فزیک و حقیقی مظنون و متهم در تمام مراحل یک قضیه و دعوی جزایی. پښتو: [د منهر حضور]

حفظ دوسیه

حالتی که در آن نسبت عدم موجودیت دلایل کافی برای اقامه دعوی جزایی، از طرف خارنوال به عدم تحریک دعوی امر صادر می‌گردد. پښتو: [د دوسیه حفظ]

حق

صلاحیت، سلطه، امتیاز و اقتدار یک شخص نسبت به اشخاص و یا اشیاء، که ذریعه قانون حمایت می‌گردد. پښتو: [حق]

حق آب ساحلی

آن بخشی از بحر که به ساحل کشوری متصل باشد. پښتو: [د ساحلی اوبو حق]

حق اختراع

حقی که مخترع طبق احکام قانون از اختراع خود در جامعه صاحب آن می‌گردد. پښتو: [د اختراع حق]

حق اختصاص

حقی که موضوع آن منحصر و محدود به یک شخص حقیقی یا حکمی باشد. پښتو: [د اختصاص حق]

حق اخراج از ملکیت

حالتی که مالک می تواند، مالی را از ملک خود خارج سازد. پښتو: [د ملکیت څخه د اخراج حق]

حق اساسی (بنیادی)

حقوق مشترک بین تمام افراد بشر که غالباً توسط قوانین اساسی حمایت می‌گردد. پښتو: [اساسی (بنسټيز) حق]

حق استثمار

حالتی که مالک می‌تواند در مطابقت به احکام قانون از مال خود بهره برداری نماید. پښتو: [د استثمار حق]

حق استعمال

حالتی که مالک می‌تواند در مطابقت به قانون مال خود را شخصاً بکار ببرد. پښتو: [د استعمال حق]

حق بیمه

مبلغ معین که حین عقد بیمه بین طرفین تعیین گردیده باشد. پښتو: [حق بیمه]

حق التألیف (حق طبع)

حقی که مؤلف اثر بعد از طبع مطابق احکام قانون از امتیازات آن استفاده مینماید.

پښتو: [حق التألیف (د طبع حق)]

حق الزحمه

پرداخت وجه مالی که در برابر اجرای کار در مطابقت به احکام قانون و یا به اساس عقد خصوصی به انجام دهنده کار پرداخته میشود. پښتو: [حق الزحمه]

حق السکوت

وجهی که یک شخص در بدل فاش نکردن اسرار شخص یا اشخاص دریافت مینماید.

پښتو: [حق السکوت (د چوپتیا حق)]

حق العبد

حق متعلق به بنده و فرد که در استیفای آن اولویت دارد. پښتو: [د بنده حق]

حق الله

حقی که به منافع اجتماع تعلق می‌گیرد و مجازات آن به منظور دفع فساد و تحقق امنیت اجتماع و سلامتی افراد آن وضع شده است. پښتو: [حق الله]

حق باز پرداخت

حق فروش اسناد و یا تضمینی که توسط اشخاص در اختیار بانک گذاشته شده به منظور حصول پول یا دین بانک. پښتو: [د بېرته وړکړې حق]

حق ترانزیت بین المللی

حق عبور آزاد و بدون سکتگی از قلمرو یک کشور توسط وسایل حمل و نقل. پښتو: [د نړیوال ترانزیت حق]

حق تقدم

حقی که به اساس آن بعضی اشخاص نسبت به اشخاص دیگر در استعمال حقوق مادی و یا معنوی شان در مطابقت با احکام قانون، در اولویت قرار میداشته باشند. پښتو: [د تقدم حق]

حق ثابت

حق غیر قابل زایل شدن. پښتو: [ثابت حق]

حق جریان آب بر اراضی غیر

موجودیت حق، برای شخصی جهت عبور دادن آب از زمین غیر، بمنظور سیر آب کردن خود. پښتو: [د بل چا پرخمکه د اویو د بهیر حق]

حق جوار

حقی ناشی از مجاورت دو عقار که به موجب آن مالکین هر یک از عقارات حقی را به نسبت یکدیگر دارا میباشند. پښتو: [د څنگ ترڅنگ حق]

حق جوار تعلی

حق قرار گرفتن مالک طبقه بالا بر طبقه پائین و انتفاع از سقف طبقه پائین. پښتو: [د لوړ پوړي کاونډیتوب]

حق جوی

یکی از حقوق ارتفاع و پیوست به عقار مطابق عرف و قانون می‌باشد.
پشتو: [د ویا لې حق]

حق حال

حقی که به مجرد بمیان آمدن، صلاحیت استعمال آن هم ایجاد می‌گردد.
پشتو: [د حال حق]

حق حبس مال (حق نگهداری)

حقی که در آن هر یکی از متعاقدین می‌توانند در هر معاوضه مالی تا وقتی که بدل مستحق را تسلیم نکرده، معقود علیه را نزد خود نگهدارد.
پشتو: [د مال د حبس حق (د ساتنې حق)]

حق حضانت

حق نگهداری مادی و معنوی طفل توسط کسانی که قانون تعیین کرده باشد.
پشتو: [د حضانت حق]

حق دایم

حقی که مقید به زمان نباشد.
پشتو: [دایم حق]

حق دعوای مستقیم

حق قانونی اقامه دعوی بطور مستقیم، بر علیه شخص حقیقی و یا حکمی در استیفای یک حق و یا پرداخت خسارت.
پشتو: [د مستقیمې دعوي حق]

حق دینی

حقی که به اساس اسباب مشخص بالای اشخاص حقیقی و یا حکمی لازم شده می‌تواند. (رجوع شود به دین).
پشتو: [دینی حق]

حق راه

یکی از حقوق ارتفاع که هدف آن، حق داشتن راه برای یک ملکیت غیر منقول می‌باشد.
پشتو: [د لارې حق]

حق رجوع

حقی که قانوناً و شرعاً برای یک یا هر دو جانب معامله در مورد رجوع از عقد داده شده باشد.
پشتو: [د رجوع حق]

حق رهن

حقی که به اساس احکام قانون شخص گرو گیرنده نسبت به شی مرهون در اثر عقد رهن حاصل می‌کند.
پشتو: [د رهن حق]

حق شرب

حق استفاده از آب بطور مشروع.
پشتو: [د شرب حق]

حق شفع

حق تملک تمام یا بعضی از عقار فروخته شده که مطابق احکام قانون در پیشگاه محکمه ثابت می‌گردد.
پشتو: [د شفعي حق]

حق عینی اصلی

حق تصرف و انتفاع بر عین که منحصر به حق ملکیت رقبه و منفعت عین یا حق ملکیت منفعت عین بدون ملکیت رقبه و حقوق ارتفاع می‌باشد.
پشتو: [د اصلي عین حقوق]

حق عینی تبعی

حقوق مرتب بر عین برای تضمین دین منحصر به حق رهن رسمی، حق رهن حیازی، حق حبس عین، حق اختصاص و حق تقدم (امتياز).
پشتو: [تبعي عيني حقوق]

حق غیر

حق شخص دیگر اعم از حق دینی و یا عینی که مطابق احکام قانون به او متعلق باشد.
پشتو: [د غیر حق]

حق متزلزل

حقی که می‌توان آنرا در مدت معینی زایل نمود.
پشتو: [متزلزل حق]

حق مجرا

حق جریان دادن آب و یا فاضل آب یک عقار، از طریق عقاری که ملک شخص دیگری باشد. پښتو: [د مجرا حق]

حق مجری

حق جریان آب از طریق مملوکه غیر به منظور آبیاری زمین شخص. پښتو: [د اوبو د جریان حق]

حق مرور

حق رفت و آمد در ملک غیر. پښتو: [د تگ اور دا تگ حق]

حق مسیل

حق جریان آب های فاضله که در حکم حق مجری میباشد. پښتو: [د مسیل حق]

حق ملکیت رقبه

حق عینی اصلی که با در نظر داشت منفعت آن بر ذات عین وارد میگردد. پښتو: [د رقبې د ملکیت حق]

حق منفعت

حق انتفاع از یک عین که قانوناً و شرعاً مجاز باشد. پښتو: [د منفعت حق]

حق مؤجل

حقی که بعد از گذشت مدت معینی قابل استعمال میگردد. پښتو: [مؤجل حق]

حق مؤقت

حقی که مقید به زمان باشد. پښتو: [مؤقت حق]

حق وکیل مدافع در اطلاع از اوراق

حقی که وکیل مدافع مطابق احکام قانون، به اساس آن میتواند از تمام محتوای دوسیه و اوراق داخل آن که مربوط به متهم است اطلاع حاصل نماید. پښتو: [د مدافع وکیل د اوراقو نه د خبریدو حق]

حقابه

سهمیه آب از جوی عام و یا خاص، برای زمین به منظور سیراب شدن آن. پښتو: [حقابه]

حقابه خاص

حق آبیاری از آب جاری، که مربوط به ملکیت مشاع باشد. پښتو: [خاصه حقابه]

حقابه عام (جوی عام)

گرفتن آب از جوئی که عموم مردم از آن استفاده مینمایند. پښتو: [عامه حقابه]

حقایق استنباطیه

حقایق قضیه که از آن صحت و یا عدم صحت یک ادعا استنباط میگردد. پښتو: [استنباطیه حقایق]

حقایق مستنبطه

حقایقی که از طریق شهادت و یا ارائه سایر مدارک مطرح نگردیده، بلکه از نتیجه گیری سایر حقایق استنباط میگردد. پښتو: [مستنبطه حقایق]

حقوق اتباع خارجی

مجموع قواعدی که تنظیم کننده و تثبیت کننده موقف حقوقی، امتیازات، مکلفیت ها و وجایب اشخاصی که اصولاً تبعه کشور محل اقامت نبوده به نام حقوق بیگانه گان یا خارجی ها یاد می شود. پښتو: [د بهرنیو یا پردیو حقوق]

حقوق اداری

قواعد حاکم بر اداره ها و سازمانهای دولتی که روابط افراد را با آنها تنظیم مینماید. پښتو: [اداری حقوق]

حقوق ارتفاق

حقوق یک ملکیت عقار نسبت به ملکیت عقار غیر. پښتو: [د ارتفاق حقونه]

حقوق ارضی

قواعدی که مناسبات ارضی را به منظور تأمین بکار برد معقول زمین و استفاده مؤثر از آن تنظیم می نماید. پښتو: [ارضی حقوق]

حقوق بانکی

حقوق بانکی شامل معاملات اعتباری، پولی و مالی میباشد و تشکیلات و ساختار بانکی نیز در آن مورد بحث قرار می گیرد. پښتو: [بانکی حقوق]

حقوق بین الملل خصوصی

مجموعه قواعدی که مناسبات افراد را با یکدیگر در بیرون از قلمرو یک دولت معین مطالعه مینماید. پښتو: [خصوصی بین المللی حقوق]

حقوق تجارت

مجموعه قواعدی حاکم بر روابط تاجران و اعمال تجاری. پښتو: [تجاری حقوق]

حقوق تلفیقی

حقوق که در نتیجه تلفیق مکاتب حقوقی ارادی و حقوق طبیعی بمیان آمده است. پښتو: [تلفیقی حقوق]

حقوق جزای عمومی

علمی است که از جرایم عمومی بحث مینماید. پښتو: [حقوق عمومی جزاء]

حقوق شخصی

اختیاراتی که برای اشخاص در برابر دیگران در مطابقت به احکام قانون در نظر گرفته شده است. پښتو: [شخصی حقوق]

حقوق طبیعی

اساسات بالاتر از اراده قانونگذار که حین قانونگذاری باید رعایت گردند. پښتو: [طبیعی حقوق]

حقوق عینی

تسلط مستقیم شخص بر عین است. پښتو: [عینی حقوق]

حقوق عینی بر مال غیر

حقوقی که برای شخص در مال دیگری داده میشود. پښتو: [د بل پر مال عینی حقوق]

حقوق غیر مالی

حقوقی که دارای خصیصه مالی نبوده بلکه هدف آن رفع نیازمندیهای عاطفی و اخلاقی انسان میباشد. پښتو: [غیر مالی حقوق]

حقوق کار

مجموع قواعد و مقرراتی که روابط کارگر و کارفرما را تنظیم مینماید. پښتو: [د کار حقوق]

حقوق قید شده

حقوقی که در یک عقد و یا تعهد حقوقی شرط گذاشته شده باشد. پښتو: [قید شوی حقونه]

حقوق مالی

آن دسته حقوقی که علاوه بر ارزش مالی دارای نتایج مالی نیز باشد. پښتو: [مالی حقوق]

حقوق مدنی

قواعدی که به بررسی و تنظیم روابط افراد جامعه با یکدیگر می پردازد. پښتو: [مدنی حقوق]

حقوق مشتری ناشی از عقد

حقوقی که بر اساس آن مشتری صلاحیت تسلیمی میعه را برای خود دارا میباشد. پښتو: [د عقد د منخ ته داغلی پپروونکی حقوق]

حقوق مشمول

مجموعه حقوق مورد ادعا، شامل در یک منازعه. پښتو: [مشمول حقوق]

حقوق معنوی

حقوقی که مالکیت معنوی شخص را بر یک پدیده مادی و یا معنوی ثابت مینماید. پښتو: [معنوی حقوق]

حقوق مکتسبه

حقوقی که تحت شرایط معین قانونی از طرف مالک آن بدست آمده باشد. پښتو: [مکتسبه حقوق]

حقوق ناشی از عقد

حقوقی که از یک عقد منشا گرفته و طرفین میتوانند به آن تمسک نمایند. پښتو: [له عقد څخه رامنځ ته شوي حقوق]

حُکْر

حقوق عینی که منظور از آن ابقای زمین برای بنا، غرس یا یکی ازین دو در مقابل اجرت و مدت معین می باشد. پښتو: [حُکْر]

حکم

تصمیم هیأت قضایی که در ماهیت دعوی بعد از جریان محاکمه اتخاذ میشود و قاضی اراده قانون را در یک واقعه معین اعلان میدارد. در رابطه بروحیه اسناد تقنینی افغانستان، حکم قضاوت قاضی است. پښتو: [حکم]

حکم ابتدائی

حکمی که از طرف محکمه ابتدائیه با صلاحیت در موضوع مورد نزاع صادر میگردد. پښتو: [ابتدائی حکم]

حَکَم

شخص یا اشخاصی که از طرف محکمه ذیصلاح و یا طرفین منازعه به رضایت طرفین به منظور حل و فصل اختلافات تعیین میگرددند. پښتو: [حکم]

حکم به تسلیم

حکمی که از جانب محکمه راجع به تسلیم یک ملک و یا شی، برای مالک و یا صاحب حقیقی آن صادر میگردد. پښتو: [د تسلیم په اړه حکم]

حکم تعلیق اجرای مجازات

تصمیمی که محاکم ضمن حکم محکومیت، مجازات شخص را برای مدت معین در حالت تعلیق قرار میدهد. پښتو: [د جزا کانوند ترسره کولو د تعلیق حکم]

حکم تکلیفی

الزام به انجام یا عدم انجام امری. پښتو: [تکلیفی حکم]

حکم حضوری

حکمی که متهم یا طرفین دعوی و یا وکیل آن ها در یکی از جلسات محاکم حاضر شده و حکم محکمه با حضورداشت آن ابلاغ گردیده باشد. پښتو: [حضوری حکم]

حکم شرعی

خطاب شرعی که متعلق به افعال افراد مکلف میباشد. پښتو: [شرعی حکم]

حکم غیابی

حکمی که علیه شخص در محکمه بدون حضور او، در مطابقت به احکام قانون صادر میگردد. پښتو: [غیابی حکم]

حکم قطعی

حکمی که نهائی شده باشد یا موارد استیناف و تمیز طلبی برای آن موجود نباشد و یا معاد های استیناف و تمیز طلبی آن قانوناً منقضی شده باشد. پښتو: [قطعی حکم]

حکم لازم الاجرا

حکمی که در مطابقت به احکام قانون، قطعی شده باشد. (رجوع شود به حکم قطعی).

پښتو: [لازم الاجراء حکم]

حکم معلق به سوگند

حالتی که مدعی سوگند را به مدعی علیه غایب توجیه نماید و قاضی از اصدار حکم الی حضور مدعی علیه غایب ابا ورزد. پښتو: [معلق حکم به سوگند]

حکم منقوضه

حکم نقض شده محکمه تحتانی، مبنی بر اسباب نقض، ذریعه محکمه فوقانی. پښتو: [منقوضه حکم]

حکم نهایی

حکم صادره محکمه با صلاحیت که قابل تطبیق و تنفیذ باشد. پښتو: [وروستنی حکم]

حکم واجب التنفيذ

به استثنای احکام اصلاحی هر حکم صادره محاکم که باید قانوناً تنفیذ یابد. پښتو: [واجب التنفيذ حکم]

حکمیت

حل و فصل خصومت توسط غیر قاضی است، بدون رعایت تشریفات رسمی رسیدگی دعوی. پښتو: [حکمیت]

حکمیت بین المللی

حل و فصل منازعاتی که دو یا چند دولت یا سایر شخصیت های حکمی توسط یک مرجع بین المللی که قبلاً در قرارداد تعیین گردیده، صورت میگیرد. پښتو: [نړیوال حکمیت]

حکومت

نهاد متشکل از وزرا که تحت اثر رئیس جمهور، اجرای وظیفه مینماید. پښتو: [حکومت]

حُلم

آنچه انسان در خواب می بیند. پښتو: [حُلم]

حُلمه

نوک پستان زن، دارای رنگ سیاه. پښتو: [حلمه]

حلول وعده دین

فرصت و حالتی که دین باید ادا شود.

پښتو: [د دین د حلول وعده]

حلیله

زنی که بعد از طلاق ثلاثه از طرف شوهر اولی و فسخ نکاح با شوهر دومی، دوباره به شوهر اولی نکاح میگردد. پښتو: [حلیله]

حمایت

فراهم نمودن منابع بشری، مالی، تجهیزاتی، مخابراتی، مسکن، آموزش، مشاوره و سایر انواع تسهیلات. پښتو: [ملائت]

حمایت اساسی

حمایت حقوق متهم که ذریعه احکام قانون اساسی تنظیم میگردد. پښتو: [اساسی حمایت]

حمایت متهم

حمایت قانونی که متهم به منظور اخذ اظهارات مورد تعذیب و اکراه قرار گرفته نمیتواند. پښتو: [د متهم ملائت]

حمایت متهم از اکراه

حمایت متهم و عدم تعذیب و عدم اکراه وی به منظور ابراء اقوال معین. پښتو: [د متهم سانه د اکراه څخه]

حمل ثابت

حملی که حیات وی در بطن زن ثابت شده باشد. پښتو: [ثابت حمل]

حوادث غیر مترقبه

حوادثی که اراده انسان در حلول آن هیچ دخالتی نداشته و نه قدرت منع آنرا دارا میباشد.

پشتو: [غیر مترقبه حوادث (پینپی)]

حواله

عقدی که بموجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل میگردد.

پینتو: [حواله]

حواله حق به مقابل عوض

حواله ای که به اساس توافق قبلی، حواله دهنده از موجودیت حقی که به آن حواله داده شده، ضامن میباشد.

پشتو: [دعوض په مقابل کې حواله]

حواله دین

انتقال دین از ذمه حواله دهنده به ذمه شخص حواله داده شده.

پینتو: [د دین حواله]

حواله مطلقه

آنست که به سپردن مال محیل در نزد محال علیه وجود داشته و قید نشده باشد.

پینتو: [مطلقه حواله]

حواله مقید

حواله ای که صرفاً بر ذمه شخصی که بالای وی حواله داده شده، اجراء می گردد.

پینتو: [مقیده حواله]

حوزه تجارت آزاد

حوزه ای که در آن تجارت بین یک گروه از کشورها طبق موافقه مبنی بر عدم اخذ محصول گمرکی بالای اموال وارده صورت میگردد.

پینتو: [د آزادې سوداګرۍ حوزه]

حوزه صلاحیت

اصطلاحی است که در خصوص حوزه کاری یک مقام و یا اداره رسمی اعم از ادارات قضایی و عدلی با در نظر داشت نوعیت کار، مسایل و قضا یا و هم تقسیم جغرافیایی محل بکار میرود.

پشتو: [د صلاحیت حوزه]

حیات

استمرار بقاء انسان و حیوان و نبات ذریعه روح.

پینتو: [حیات]

حیات وارث

زنده بودن شخصیکه، مستحق میراث از مامل متوفی شناخته میشود.

پینتو: [د وارث حیات]

حیات وحش

مفهوم بقا و حفاظت نسل حیوانات کوچک و بزرگ، منکشف و نامنکشف غیر اهلی.

پینتو: [د ژویو ژوند]

حیازت

نگهداشتن، تصرف و یا فراهم ساختن وسایل تصرف و استیلاء بر چیزی است.

پینتو: [حیازت]

حیازت کامل

حیازتی که شخص ذوالید بالای شی بصفت مالک میباشد.

پینتو: [کامل حیازت]

حیازت معیوب

حیازتی که در نحوه اعمال آن عیبی موجود باشد.

پینتو: [معیوب حیازت]

حیازت ناقص

حیازتی که شخص به اساس سند، ذوالید بالای شی بوده ولی حق ملکیت را ندارد.

پینتو: [ناقص حیازت]

حیثیت اجتماعی

موقف و جایگاهی که شخص متناسب با کرکتر، دانش، شغل، مقام و حرفه خویش نزد مردم در اجتماع دارا میباشد. پښتو: [اجتماعی حیثیت]

حیثیت خانواده گی

موقعیت اجتماعی فامیلی شخص که در مسله کفالت مورد اعتبار میباشد. پښتو: [کورنی حیثیت]

حیله

تظاهر به عملی که هدف واقعی آن اغفال دیگری باشد. پښتو: [حیله]

حیله غیر قانونی

عملی که فاعل قصد تقلب را داشته، منظورش حصول نتیجه غیر قانونی باشد. پښتو: [غیر قانونی حیله]

حیله قانونی

حیله ایکه فاعل عمل، قصد تقلب را داشته و زیر پوشش قانونی به یک نتیجه غیر قانونی متصل گردد. پښتو: [قانونی حیله]

حیله شرعی

روشی برای مشروعیت دادن یک امر، که شرعاً جواز نداشته باشد. پښتو: [شرعی حیله]